

# ارزش دنیا از دیدگاه

## قرآن و نهج البلاغه

شواهدی از قرآن و نهج البلاغه

در مقاله پیش‌گفتیم چیزی که از نظر اسلام در رابطه انسان و دنیا «نمایستی» است و آنست و پیداری انسان تلقی می‌شود و اسلام در تعریف خودیش مبارکدای بر انسان «آن‌داده» «تعلق» و «وابستگی» انسان به دنیا است به علاوه ارتباط او به دنیا «اسیرزیستی» انسان است انسان «آزادزیستی» او، هدف و مقصد قرار گرفتن دنیا است نه وسیله و راه واقع شدن آن راهبه انسان و دنیا اگر به صورت وابستگی انسان و طفیلی بودنش درآید موجب سقوط او بوده تمام ارزشهای عالم انسان می‌گردد. ارزش انسان به کمال مطلوبی است که جستجو می‌کند. مدیعی است که اگر کسی از المثل مطلوبی بالاتر از سیر

کردن شکم خودش نداشته باشد و تمام تلاش او آرزوهایش در همین حد باشد ارزش بیشتر از «سکیم» نخواهد داشت، اینست که علی‌رغم فرماید: «آن‌کس که همه حدوش بر کردن شکم است ارزشش با آنچه از شکم خارج می‌گردد برابر است»

همه سخنها درباره چگونگی ارتباط انسان و جهان است که به چه کیفیت و به چه شکل باشد، در یک شکل انسان محدودتری می‌شود و به تعبیر قرآن «به حکم اینکه هر چه بپوشد در حدیثین نراند هدف و کمال مطلوب خودش است» و «انقل ما قبلین» می‌گردد. دست‌نیزین متوجه این واقعه تریس موجود جهان می‌شود: و تمام ارزشهای عالی و مختصات انسانی او از میان می‌رود و در یک شکل دیگر برعکس، یعنی دنیا و اسباب آن فدای انسان می‌گردد

سر نوشتی قطعی در انتظارش است ، اگر بنا است که برداشتهای انسان واقع بینانه باشد نه خیالافانه و اگر انسان پاکشف واقعتاً آنچنانکه هست می تواند به سعادت خویش نائل گردد نه با فرضهای وهمی و واهی و آرزوئی بایدهمواره این حقیقت در انساب المعین خویش قرار دهد و از آن غفلت نوردد .

این دسته از آیات ذمینه است برای اینکه مادیات را از صورت معبودها و کمال «طلوبهها» خارج سازد و در کنار این آیات و بلکه در ضمن این آیات فوراً این نکته گوشزد می شود که ولی ای انسان جهان بینی دیگر ، پایدار و دائم هست بنابر آنکه آنچه هست همین امور گذار و غیر قابل هدف قرار گرفتن است پس زندگی پوی است و حیثیات بهبوده است .

دسته دوم آیاتی است که صریحاً مشکل ارتباط انسان را درش می کند در این آیات است که صریحاً می بینیم آن شکلی که محکوم شده است «تعلق» یعنی «بستگی» و «داسارت» و رضایت دادن و قناعت کردن ، به این امور گذار و ناپایدار است ، ایس آیات است که جوهر منطقی قرآن را در این زمینه روشن می کند :

۱. وَالْمَالُ وَالنَّيْلُونَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرًا مَلًا (۱) تروت و فرزندان ، آرایش زندگی دنیاست و کارهای پایدار و شایسته (کارهای نیکی پس از مردن انسان نیز باقی می ماند و نفعش به مردم می رسد) از نظر باداشی که در نزد پروردگسار دارند و از نظر اینکه انسان به آنها اهل و شهید و آرزوی خویش را در

و در خدمت انسان فراموشی کرده و انسان ارزشهای عالی خویش را باطنی می یابد ، اینست که در حدیث قدسی آمده است ، «بما بین آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی» ، همه چیز برای انسان آفریده شده و انسان برای خدا

در شماره پیشی دو فرآیند از اینجمله بیان شده عنوان شاهد سخن که آنچه در نهج البلاغه محکوم است چگونه حاصل ارتباط انسان و جهان طبیعت است که ما از آن به «بستگی» و «تعلق» و امثال اینها تعبیر کردیم . آوردیم .

اکنون شواهدی از خود قرآن و سپس شواهد دیگری از نهج البلاغه می آوریم :

آیات قرآنی درباره رابطه انسان و دنیا دودسته است ، مایک دسته زمینه و مقدمه گویای است برای دسته دیگر در حقیقت . دسته اول در محکم صراحت کبرای یک قیاس است و دسته دوم در حکم نتیجه آن .

دسته اول آیاتی است که تکیه بر تفسیر و ناپایداری عدم ثبات این جهان دارد در این گونه آیات واقعیت متغیر و ناپایدار و گذاری مادیات ، آنچنان که هست ، ارائه میشود ، مثلاً گیاهی را مثل می آورد که از زمین می روید ، اشتهاسوز و خرم است و بالندگی دارد اما پس از چندی به زردی می گراید و خشک می شود و باد حوادث آن را خرد می کند و می شکند و در فنا پراکنده می سازد آنکاه می گوید : اینست مثل زندگی دنیا .

بدین است که انسان چه شیوا و چه نحو خواهد پیوسته و ناپیوسته از نظر زندگی مادی گیاهی بیش نیست که چنین

آنها شمر کرد کند ؛ بهتر است .

می بینیم که در این آیه سخن از چیزی است که نهایت آرزو است ، نهایت آرزو آنچهی است که انسان به خاطر او زنده است و بدون آن ؛ زندگی برایش بوج دربی همتی است .

۲ - ان الذين لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحياة الدنيا واطمأنوا بها والذين هم عن آياتنا غافلون (۱) آنانکه امید ملاقات ما را ندارند ( می پندارند ) زندگی دیگری که در آنجا پرده ها پس می رود و حقایق آشکار می شود در کار نیست ؛ و رضایت داده و قناعت کرده اند به زندگی دنیا و بدان دل بسته و آرام گرفته اند و آنانکه از آیات و نشانه های ما غافلند .

« در این آیه آنچه نفی شده و ردیاست ، نفی شده است ؛ امیدی به زندگی دیگر نداشته و معادیات رضایت دادن و قناعت شدن و آرام گرفتن است .

۳ - فاعرض عن تولي عن ذكر اولم يراد الا الحياه الدنيا ذلك مبهم من العلم (۲) از آنان که از یاد ما رو گردانده و چرندگی دنیا هدف و قناعت و مصدق ندارند روی برگردان ؛ اینست تقدیر دانش آنها .

۴ - ... و فرحوا بالحياه الدنيا وما للحياه الا الدنيا في الآخرة الا لئال (۳) . آنان به زندگی

- ۱ - سوره بقره آیه ۱۰
- ۲ - سوره الاحقاف آیه ۲۹
- (۳) سوره الزمر آیه ۱۲
- (۴) سوره الزمر آیه ۴۰

مکتب اسلام

دنیا فشانده اند و دلخوش شده اند ، عروفتی که زندگی دنیا در جنب آخرت جز آنک نیست .  
۵ . يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون (۴) تنها به ظواهر و نمودهای روز زندگی دنیا آگاهی دارند و از آخرت ( جهان ، احوال ، نمودها و پدیده ها ) بی خبر و ناگفتند .

از برخی آیات دیگر نیز همین معنی به خوبی استفاده می شود ؛ در همه این آیات آنچه در رابطه انسان و جهان نفی شده و ردیاست ، نفی شده ، اینست که دنیا نهایت آرزوی او نباشی که به آن رضایت داده شده و به آن قناعت شده است چنین که مایه و دلخوشی و سرگرمی است و آدمی و آرامش و خوشی را دادن می خواهد نیاید . واقع شود . این زکلی را جمله است که ، چنانچه دنیا در دل او برود ، برداری انسان فرادیده او را بر می گیرد و از انسانیت ساقط کرده است .

در سطح البلاغه نیز به پیروی از قرآن ، همین دو دسته بر می خیزد . دسته اول که بیشتر اینها است با موشکافی های دقیق و تشبیهات و کنایات و استعاراتی بلیغ و آهنگی مؤثر ، با یاداری جهان و غیر قابل دستگی آن ، شریح شمر است و در نتیجه دوم نتیجه گیری است که عیناً همان نتیجه گیری قرآن است .

پرواز انداخته است ، انسانهایی هستند اسیر و برده . در پایان خطبه به توبیف گروه مقابل ( اهل - آخرت ) می پردازد . در ضمن توبیف این گروه میفرماید ، و لبش المتجر ، ان نرى الدنيا لنفسك ثمناً بمعاملهای است که شخصیت خود را با جهان برابر کنی ؛ و برای همه جهان ارزش مساوی با انسانیت خویش قائل شوی ، جهان را به بیای انسانیت خویش بخری ناصر خسرو در این مضمون میگوید :

توبیر نگردد جهان شکستار ؛ مرا  
نیست دگر باغاشی ، کار ، مرا  
لاجر ما کون جهان شکستار من است  
گر چه همی داشت او شکستار ، مرا  
گر چه همی خلق را فکارت کند  
کرد نیارد جهان ، فکارت ، مرا  
جان من از روزگار برتر شد  
بیم نیاید از روزگار ، سرا

این مضمون ، در کلمات پیشوایان اسلام زیاد دیده می شود که مسئله ؛ مسئله قرآنی شدن انسانیت است ، انسانیت انسان است که به هیچ وجهی نباید از دست برود .

امیر مؤمنان (ع) در وصیت معروف خود به امام حسن (ع) که جزو نامه های نهج البلاغه است میفرماید ؛ و اکرم نكك من كل دنيا ، فانك ان تعانها ، فانك من نفسك ثمناً خویشتن را از آلودگی به پستیها گرامی بدار ، که در برابر آنچه از خویشتن خویش می برداری ، بیاینی نخواهی یافت .

امام صادق (ع) به نقل بحار الانوار در شرح احوال آن حضرت می فرمود ؛ فانما من النفس النفیسة